

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۲۹)

شنبه ۰۵ - ۱۱ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۷ - ۰۵ - ۱۳۹۶ ق؛ ۲۹ - ۰۷ - ۲۰۱۷

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عِثِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَفَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمَىٰ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِيتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي (۴۱)

گفت: به درستی که داده شده‌ای درخواست‌هایت ای موسی! (۳۶) و به درستی که منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری! (۳۷) هنگامی که وحی نمودیم به مادرت آنچه را وحی می‌شود. (۳۸) بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکنم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورنده شوی بر دیده من. (۳۹) هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آیا راهنمایی بکنم شما بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدیم تو را سوی مادرت تا قرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کشتی کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و از مودیم تو را از مودنی، و ماندی سالهایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی! (۴۰) و برساختم تو را برای خودم (۴۱)

I. تفسیر

1. قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ: گفت: به درستی که داده شده‌ای درخواست‌هایت ای موسی!

2. وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ: و به درستی که منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری!

3. إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ: هنگامی که وحی نمودیم به مادرت آنچه را وحی می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۷) چنین می‌فرماید:

و در جمله، "إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ" مراد از وحی، الهام است که نوعی احساس ناخودآگاه است، که یا در بیداری و یا در خواب دست می‌دهد، و کلمه وحی در کلام خدای تعالی منحصر در وحی نبوت نیست، چنانچه می‌بینیم آنچه را خدا به زبور عسل الهام کرده وحی خوانده و فرموده "وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ" (۱۶:۶۸ النحل).

و از سوی دیگر می‌دانیم که زنان از وحی نبوت بهره‌ای ندارند، یعنی هیچ وقت خدای تعالی يك زن را پیغمبر نکرده، چون فرموده "وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْاَرْضِ" (۱۲:۱۰۹ یوسف) (قبل از تو هیچ رسولی نفرستادیم، مگر مردانی از اهل هر دیاری که به سويشان وحی می‌کردیم).

شیخ ابن عربی سلطان وحی را بر انسانی که به او وحی می‌شود قوی‌تر از سلطان طبع می‌داند، به ماجرای وحی مادر موسی- علیه السلام- در ارتباط استشهد می‌فرماید. در پاسخ سوال پنجاه و ششم حکیم ترمذی درباره وحی، شیخ ابن عربی چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج ۱۲، ص ۳۳۵ - ۳۲۹):

سؤال پنجاه و ششم: وحی چیست؟

جواب: آنچه واقع می‌شود به آن اشاره، که قائم مقام (جاگزین) عبارت است بدون عبارت، چه از عبارت عبور می‌شود بدانچه معنای مقصود از آن است، و برای همین، عبارت نامیده شده است، به خلاف اشاره، که همان وحی است، چه آن ذات مورد اشاره است. و وحی همان مفهوم اول و إفهام (فهماندن) اول است، و شتابان‌تر از آن نیست که عین فهم عین إفهام، عین مفهوم از آن باشد. پس، اگر حاصل نباشد برای تو این نکته، صاحب وحی نباشی. آیا نمی‌بینی که وحی همان سرعت است، و سرعتی سریع‌تر از آنچه یاد کردیم نیست.

چون خدا سخن گوید با وحی گویی چنان است که زنجیری بر سنگی صاف و لغزان کشیده شود

پس، این گونه از کلام وحی نامیده می‌شود. و چون بدین مثابه (جایگاه) است، و آن تجلی‌ایی ذاتی است، برای همین، در خبر آمده است، "چون خدا سخن گوید با وحی، گویی زنجیری بر سنگی صاف و لغزان کشیده شود، ملائکه مدهوش شوند." و چون پروردگار تجلی نمود بر کوه، کوه متلاشی شد، و آن همان حجاب موسی بود، چه او ناظر بود بدان در اطاعت فرمان خدا، پس آشکار شد برای او، هنگام تلاشی کوه، امری که "کوه را متلاشی گرداند و موسی مدهوش بر زمین افتاد." [ملائکه

نیز مدهوش می‌مانند] تا آن که دهشت از قلب‌هایشان برود، گویند، "گوینده، پروردگارتان، چه گفت؟" ملائکه می‌گویند، "حق!"، [یعنی] گفتند، "حقیقت"، "و او همان علی کبیر است" از این نسبت از حیث هویتش!

وحي چیزی است از کلام حق که اثرش سرعت می‌گیرد در نفس شنونده

پس، وحي چیزی است از کلام حق تعالی که اثرش سرعت می‌گیرد در نفس شنونده، و معرفت ندارند به این مگر عارفان به شؤون الهی، چه آنها عین وحي الهی در عالم هستند "وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ" (در حالی که آنها آگاه نیستند). پس، فهم کن! و گاه وحي سرعت گرفتن روح الهی امری است با [آوردن] ایمان بدانچه اخبار واقع شده است به آن. و سرشته شده بر آن هر چیزی است از آنچه او را کسبی نیست در آن، [و آن] از وحي است نیز، مانند نوزاد که پستان مادرش را می‌گیرد، آن از اثر وحي الهی است به او. "وَوَحُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَا يُبْصِرُونَ" (۵۶:۸۵ الواقعة) (و ما نزدیک‌تریم به او از شما و لیکن نمی‌بینید)، "و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ" (۲:۱۵۴ البقرة) (و کسانی را که در راه خداوند کشته می‌شوند مرده نخوانید که زنده‌اند اما شما در نمی‌یابید)، و خدای تعالی می‌فرماید، "وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ" (۱۶:۶۸ النحل) (و وحي فرمود پروردگارت به زنبور عسل بگیرد از کوه‌ها خانه‌هایی را و از درخت و از داربست‌هایی که [مردم] می‌سازند)، پس، اگر نمی‌فهمید از خدا وحي‌اش را، صادر نمی‌شود از او آنچه صادر شد.

وحي قوی‌تر است از حیث سلطان در نفس آن که بدو وحي می‌شود از طبع او

و برای همین تصور نمی‌شود با مخالفت هنگامی که کلام وحي باشد، چه سلطان آن قوی‌تر از آن است مقاومت شود در برابرش، "وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَمَّتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ" (۲۸:۷ القصص) (و وحي نمودیم به مادر موسی که "شیر ده او را، پس هنگامی که ترسیدی بر او، بیافکنش در دریا!")، و چنین کرد و مخالفت نوزید با آن که حالت حاکی از آن بود که او افکند او را در هلاکت، ولی مخالفت نکرد، و تردید نوزید، و حکم نکرد بر او بشریت به این که افکندن او در دریا در جعبه از خطرناک‌ترین چیزهاست. پس، [این] دلالت دارد بر آن که وحي قوی‌تر است از حیث سلطان در نفس آن که بدو وحي می‌شود از طبع او، که عین نفسش است. خدای تعالی می‌فرماید، "وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (۵۰:۱۶ ق) (و ما نزدیک‌تریم به او از رگ گردن)، و رگ گردن از ذات اوست. پس، ای دوست، چون گمان کنی که خدا وحي نموده است سویی تو، بنگر در نفست در تردید و مخالفت، اگر یافتی برای آن اثری با تدبیر، یا تفصیل، یا تفکر، صاحب وحي نباشی، و اگر حکم کرد بر تو، و کور و کرت گرداند، و حایل شد بین فکرت و تدبیرت، و جاری کرد حکمش را در تو، آن همان وحي است، و تو در آن هنگام صاحب وحي باشی، و بدانی، در آن هنگام، که رفعت و برتری منصب تو آن است ملحق شوی به کسی که می‌گویی او پایین‌تر از توست، از حیوان، و نبات، و جماد.

انسان از حیث مجموع عاقل جاهل است به الله تا آنکه بیاموزد، ولی از حیث تفصیلش عالم است به او

پس، هر چه غیر مجموع انسان است سرشته می‌باشد بر علم به الله مگر مجموع انسان و جن، چه او از حیث تفصیلش، [نه از حیث مجموعش]، سرشته شده است بر علم به الله مانند دی

دیگرانی که غیر این دو هستند از مخلوقات: از فرشته، و نبات، و حیوان، و جماد. پس، هیچ چیزی در او نیست از مو، و پوست، و گوشت، و عصب، و خون، و روح، و نفس، و ناخن، و دندان مگر آن که او عالم است به الله- تعالی با فطرت، [یعنی] با وحي‌ایی که تجلی نموده است در آن ولی او از حیث مجموعیتش- و آنچه برای جمعیتش است از حکم- جاهل است به الله تا آن که نظر کند و فکر کند، و باز گردد سویی خودش، و بداند که او را آفریدگاری است که آفریده است او را، و خالقی که خلق کرده است او را. اگر خدا می‌شنوایند او را سخن می‌گفت پوستش، یا دستش، یا زبانش، یا پایش، می‌شنید آن را سخنگویی به معرفتش به پروردگارش، تسبیح گوی جلال او، و تقدیس گوی او. "يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (۲۴:۲۴ التور) (روزی که زبان و دست و پای آنها بدانچه می‌کرده‌اند به زبان آنها، گواهی می‌دهد)، "وَ قَالُوا لَوْلَا جَاءَهُمْ بِمُشَاهِدَةٍ عَلَيْنَا" (۴۱:۲۱ فصالت) (و گفتند به پوست‌هایشان: چرا شهادت دادید علیه ما؟)

پس، انسان از حیث تفصیلش عالم به الله است ولی از حیث جملگی اش جاهل است به او تا بیاموزد، یعنی آگاه گردانده شود به آنچه در تفصیلش است. پس، او عالم جاهل است! "فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ" (۳۲:۱۷ السَّجْدَة) (پس، هیچ نفسی نمی‌داند چه چیزی مخفی نگهداشته شده است برای آنها از آرامش دیدگان). پس، انسان از حیث تفصیلش صاحب وحی است ولی از حیث جملگی اش در وقتی صاحب وحی نیست.

4. **أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَأُلْقِيهِ إِلَيْمُ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مَنِيَّ وَ لَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي:** بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکندم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورانده شوی بر دیده من.

اصل کلمه "قذف" به معنای پرتاب و دور انداختن است در موضع طعن و تحقیر، چنانچه در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۹، ص ۲۱۸) آمده است از این تعبیر درباره افکندن موسی- علیه السَّلام- در جعبه و دریا استفاده شده است بدان خاطر که آن در مورد تحقیر و إعراض است هر چند از روی اضطرار بود. و اشارتی است به این که آن که را در حالت عجز و ضعف و شکستگی بود تا آنجا که مادرش دور افکندش در دریا، چگونه الله- عزَّ و جلَّ- اختیار کرد او را، و پروراندش، و حفظ فرمودش، و برانگیختش رسولی و خلیفه‌ای در زمین، و حجتی بر خلق. [چنانچه درباره حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: "أَمْ لَمْ يُجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَ وَّجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى وَ وَّجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى" (۸-۶: ۹۳ الضحی) (مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد، و ترا گم یافت، پس هدایت نمود، و ترا نیازمند یافت، پس بی نیاز گرداند!)]

5. **إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى:** هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آیا راهنمایی بکنم شما بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدیم تو را سوی مادرت تا فرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کشتی کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و آزمودیم تو را آزمودنی، و ماندی سال‌هایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی! شرح حال انبیاء بیان ربوبیت خداست نسبت به آنها، و نمونه‌ای است از این که خدا چگونه بندگان خاصش را تربیت می‌فرماید.

خدای تعالی مقدمه این مَنّت خود بر موسی- علیه السَّلام- را تحریم مراضع (حرام کردن شیر دهندگان) غیر مادرش یاد فرمود، "وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ" (۲۸:۱۲ القصص) (از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس، [خواهرش آمد و] گفت آیا شما را بر خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند).

در شرح فصوص خوارزمی (جلد ۲، ص ۷۳۶) در این ارتباط چنین آمده است: یعنی: از علم شرایع کنایت کرد در حق موسی- علیه السَّلام- به تحریم مراضع. یعنی ارضاع کرد او را امّ حقیقیه‌اش که متولد از او بود نه دیگری. و ارضاعش اشارت است به ربوبیت ذات الهیه او را به اعطای علم شرعی، تا او را در میان عبادش پیغامبر سازد. و تحریم ارضاع غیر امّ اشارت است به عدم تحقّش به علومی که متعلّق نیست به نبوت و ظاهر. و لهذا خضر- علیه السَّلام- او را گفت: "وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا". و موسی خضر را گفت: حقّ تعالی ترا علمی عطا داده است که آن را به من نداده است. و [آن] علم باطن است.

یعنی: امّ ولد علی الحقیقة مرضعه است نه امّ ولادت، چه حمل امّ ولادت ولد را بطریق امانت است، و ولد بعد از تکون تغذی می‌کند دم طمّث او را بی ارادت والده، تا او را بر ولد امتنان نباشد، چه او تغذی نکرد مگر به آن، چه اگر بدان تغذی نکردی و آن خون از او بیرون نیامدی، سبب هلاک یا مرض آن ضعیفه بودی. پس جنین را مَنّت است بر مادرش که به تغذی آن دم او را از ضرر نگاه داشته است که اگر محبتش گشتی و بیرون نیامدی یا جنین آن را تغذی نکردی، سبب هلاکت بودی. و حال مرضعه چنین نیست، چه او به ارضاع ولد قصد حیات و بقای او کرده است، لا جرم حق سبحانه و تعالی مَنّت بیگانه بر موسی روایت نداشت و امر ولادتش را بر ارضاع او گماشت تا غیر مادرش ولادتش را بر او فضل نباشد و به دیدار او چشمش روشن شود، و نشو و نماى او را در حجر خویش مشاهده کند و حزن بر وی طاری نشود.

مولی عبدالرزاق کاشانی نیز در تفسیر این آیه کریمه چنین فرموده است:

"وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ" یعنی منع کردیم او را از اینکه تقویت کند، و تغذیه نماید از لذات قوی نفسانیه و شهوات آن، و قبول أهواء آن و کمک های آن "مِن قَبْلِ" یعنی قبل از استعمال فکر، به نور استعداد، و صفاء فطرت، "فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ"

يَكْمُلُونَهُ لَكُمْ" یعنی قیام کنند به تربیت او با اخلاق و آداب، و شیر دهند او را با شیر مبادی از مشاهدات، و وجدانیات، و تجربیات، و آنچه از علوم طریقت حس، و حدس است، "وَمُمَّ لَهٗ نَاصِحُونَ" با حکم عملی او را استوار می سازند، و با اعمال صالح، او تهذیب می کنند، و فریض نمی دهند با وهمیات و مغالطات، و فاسدش نمی سازند با ردائل و قیابح. مولانا نیز در اشاره به این مَثَل در دفتر پنجم مثنوی چنین می فرماید:

چشم در اصل ضیا مشغول شد	در قیامت شمس و مه معزول شد
وین رباط فانی از دارالقرار	تا بداند ملک را از مستعار
مادرا ما را تو گیر اندر کنار	دایه عاریه بود روزی سه چار
ز انعکاس لطف حق شد او لطیف	پر من ابرست و پردهست و کثیف
تا ببینم حسن مه را هم ز ماه	بر کنم پر را و حسنش را ز راه
موسی ام من دایه من مادرست	من نخواهم دایه مادر خوشترست
که هلاک قوم شد این رابطه	من نخواهم لطف مه از واسطه
تا نگردد او حجاب روی ماه	یا مگر ابری شود فانی راه
همچو جسم انبیا و اولیا	صورتش بنماید او در وصف لا
پردهر باشد به معنی سودمند	آنچنان ابری نباشد پرده بند

II. اشاراتی در باب وحی

در اینجا فهرستوار و به اجمال برخی از آراء شیخ اکبر محیی الدین بن عربی و پیروان فکری او را درباره وحی و قرآن آورده ایم:

1. قرآن مجید، که وحی الهی است، نوعی معرفت و علم است که از سوی خدای تعالی به حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- القاء شده است.
 2. شیخ اکبر محیی الدین بن عربی در فصل سوم کتاب فتوحات مکبّه خود می گوید: علم حاصل شدن امری است برای قلب به همان نحوی که در خودش است. و تصور حقیقت علم بسیار مشکل است.
 3. ظرفیت و استعداد علم قوی ترین ظرفیت است.
 4. علم و معرفت مساوق با وجود است. در نتیجه قرآن هم نوعی وجود می باشد.
 5. قرآن از نزد خدای حکیم علیم نازل می شود "وَ اِنَّكَ لَلَّذِي لَلْقَى الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ" (۶: ۲۷ النمل) از آن جایگاه تا رسیدن به دست ما مراحل وجودی مختلفی را بدین ترتیب طی می کند: ۱- وجود تام جمعی معنوی ۲- وجود مثالی ۳- وجود لفظی و ۴- وجود کتبی.
- عارف محقق، آیه الله سید جلال الدین آشتیانی- رضوان الله تعالی علیه- در مقدمه خود بر "تفسیر سوره فاتحة الكتاب"، چنین می فرماید:
- باید توجه داشت که هر کلامی نازل و مرتبط به متکلم و قائل دارای مرتبه و صورتی اصلی است و ظهوری خارجی و ظاهر، که مرتبه اول مقام خفا کلام، و مرتبه دوم مقام ظهور آن می باشد. و ان شئت قلت: کلام دارای مقام جمعی و اطلاق، و مرتبه ای تفصیلی و ظهوری خارجی است.
6. شیخ اکبر محیی الدین بن عربی در باب پنجاه و هفتم کتاب فتوحات مکبّه خود نکاتی چند راجع به انواع وحی از این قرار می فرماید:
 - الهام امری عارضی (و در نتیجه موقتی) است اما علم لدنی امری ثابت و همیشگی است.
 - آنچه در اصل آفرینش و سرشت است علم ضروری است، نه الهام، مانند علم حیوانات و اطفال به بعضی از منافع و مضار خود.... اما آنچه را بنده از قبل امکان دانستن آن را ندارد و بعد به القاء الهی دانا می شود الهام است.
 - علم لدنی نیز در اصل خلقت نیست لیکن نتیجه اعمال است. پس خدا رحم می آورد بر عباد خود و آنها را توفیق عمل صالح می دهد و در نتیجه آنها را علمی از نزد خود به ارث می دهد.
 - لازم نیست که علم لدنی در ماده باشد ولی الهام در مواد است.
 - علم لدنی همواره صائب است ولی الهام گاه صائب می باشد گاه خطاء. صائب آن را علم الهامی گویند و غیر صائب را فقط الهام می نامند.
 7. بر اساس آیات قرآن مجید، عالم (ما سوی الله) هفت آسمان و هفت زمین است. اهل عرفان آسمانها را جنبه فیاضیت جهان و زمینها را جنبه قابلیت آن می دانند، که دریافت فیض می کنند و آن را می پروراندند. آسمان هفتم آسمان زمین ماست، که به ستارگان آراسته شده است. شش آسمان و شش زمین دیگر غیر مادی می باشند.

8. هر آسمان و زمینی وحی خاص خود را دارد. وحی تشریحی مخصوص آسمان هفتم است که محل زیست موجودات مختار (انس و جن) است.
 9. شروع وحی رویاء صادق می باشد، نه حسن.
 10. ولایت باطن نبوت می باشد و نبوت ظهور آن. "ولی" از اسماء الهی است و در نتیجه به درجات متفاوت همه مظاهر الله را شامل می شود. ولایت قرب به حق تعالی است. چون قرب از حدی خاص فراتر رود، ولی لباس نبوت می پوشد.
 11. "الرّوح" مورد اشاره در آیه دوم سوره مبارکه نحل فرشته نیست. روح الامین، که بر قلب نبی وارد می شود، رسول است.
- "يَزِيلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ" (۱۶:۲ النحل) (فرو می فرستد ملائکه را با روح از امر خود بر هر که خواهد از عبادش، که بیم دهید که معبودی نیست مگر من، پس تقوا ورزید با من!)
12. هنگامی که عروج نبی کمال یابد، وحی را به تجلی ذاتی در روح خود دریافت می کند.
 13. تجلی ذاتی آن است که منشاء آن ذات حق تعالی باشد، نه اسماء و افعال او. چون نبی تجلی ذاتی را دریافت نماید، از خود فانی می گردد، و باقی به حق می شود، و در آن حال به تمامی حقایق از ازل تا ابد آگاه می گردد، به مشاهده ای حضوری.
 14. چنین مشاهده ای به نحو احدی و جمعی می باشد. به عبارت دیگر، قرآنی می باشد. این حقیقت وجودی بسیط ابتداء به صورت معانی عقلی، آنگاه، از آنجا به مثال متصل (خیال) نبی نازل می گردد و وجود فرقانی می یابد. سپس، از خیال به ملکی در خارج منتقل می شود، که به صورت شخصی محسوس برای او تمثّل می یابد و آن را به سمع او می رساند.
 15. نزول و تجلی حقایق وجودی بسیط به عالم صور و مفاهیم (تبدیل وحی قرآنی به وحی فرقانی) امری خطیر است که نیاز به صیانت الهی دارد. آیات کریمه ۲۶-۲۸ سوره مبارکه جن اشاره به همین معنا دارد.
- "عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا" (۲۸-۲۶: ۷۲ الجن) (دانای غیب، ظاهر نگردد بر غیب او هیچ کسی مگر آن که را پسندد از رسولی، پس اوست روان شونده از پیش و پس او دیدبانانی تا بدانند که ابلاغ می کنند پیام های پروردگارش را، و احاطه دارد بدانچه نزد آنان است، در شمارش دارد هر چیزی را به عدد.)
16. همانگونه که خداوند نزول وحی از دستبرد شیاطین مصون می دارد، و نبی خود را در تلقی وحی معصوم نگه می دارد، و وجود کتبی وحی را نیز از تحریف و دستبرد شیاطین محفوظ می دارد. آیه کریمه نهم سوره مبارکه حجر ملاحظه شود.
- "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ" (۹:۱۵ الحجر) (ما خود فرو فرستادیم ذکر را، و ما خود آن را هر آینه نگهبان هستیم.)
17. از آنجا که شیاطین بر دوستان و اقرباء خود وحی و الهام می کنند، و چون وحی علم اضطرار آور است، طهارت نفس و تقوای الهی برای مصونیت از وساوس شیطانی ضروری است.
- "وَإِلَى الشَّيَاطِينِ لِيُؤْخَوْا إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ" (۱۲۱:۶ الأنعام) (و در حقیقت، شیطان ها به دوستان خود وحی می کنند تا با شما ستیزه نمایند. و اگر اطاعتشان کنید، قطعاً شما هم مشرکید.)
18. چرا حتی با وجود طهارت نفس انسان های عادی در ارزیابی صحت و سقم و معنای الهامات خود احتیاج به ملاکی مستقل دارند؟ (رجوع شود به بحث مهیمن بودن قرآن!)
 19. رابطه نبوت و رسالت: هر نبی قبل از هر چیز مبعوث بر خود است، و بلا فاصله جامه عبودیتی از شریعت ناشی از وحی خود را بر تن می کند.
 20. وحی که متضمن شریعت است توسط فرشته وحی بر رسول نازل می شود، و وحی فرقانی است.
 21. بسیاری از انبیاء مأموریتی فراتر از تربیت خود ندارند. اما گاه مأمور می گردند تا وحی الهی را با مردم دیگر در میان گذارند، و در نتیجه، رسول نیز می شوند.
 22. اشاره ای به سفر های چهارگانه سیر و سلوک نفسانی: ۱- سفر من الخلق الی الحق؛ ۲- سفر فی الحق بالحق؛ ۳- سفر من الحق الی الخلق؛ ۴- سفر فی الخلق بالحق.
 23. خاتمیت در نبوت و رسالت ناشی از خاتمیت در ولایت می باشد.
 24. خاتم به معنای آخر زمانی نیست، بلکه به معنای مہری است که بر پایان نامه ها و طومارها، و یا بر در گنجینه ها می زنند، و این نهایت قرب و نزدیکی را می رساند و به همین خاطر تعدد پذیر نیست.
 25. اعطای همه انواع وحی به حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم.
 26. قرآن و فرقان. کلمه "قرآن" هم به معنای "جمع" و هم به معنای "امر خواندنی" آمده است. و "فرقان" به معنای "فرق گذارنده" می باشد.